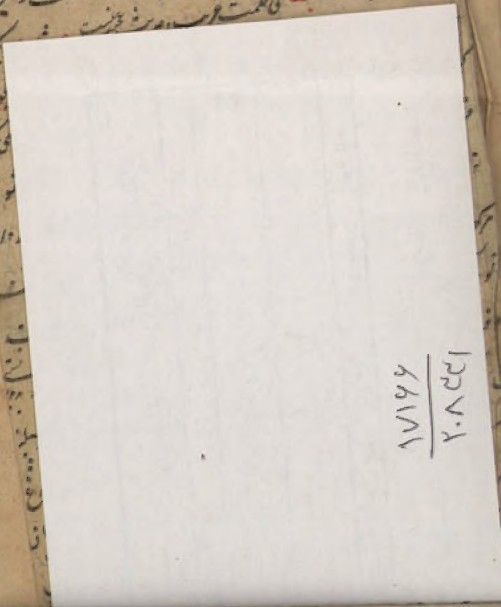





۱۷۱۶۶  
۲۰۸۳۳۱



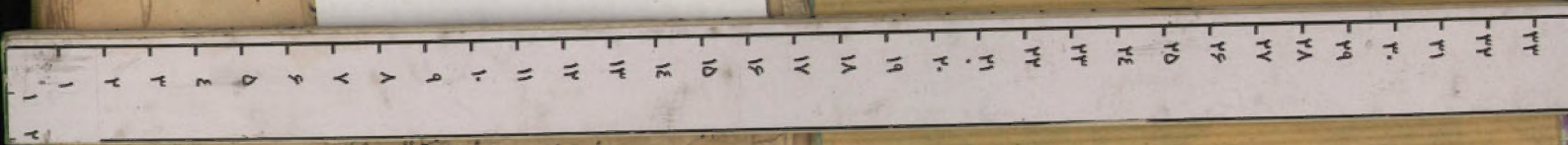
بر این کتاب که به کتب کثرت غنوم عموم ادیبان و دانشمندان  
برین سبب گفته اند **ت** فی حکمت غنوم و کثرت غنوم



۱۷۱۶۶  
۲۰۸۳۳۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران
کتاب	مقتل	
مؤلف		
مترجم		
شماره قفسه	۱۷۱۶۶	۲۰۸۳۳۱

الترجمی



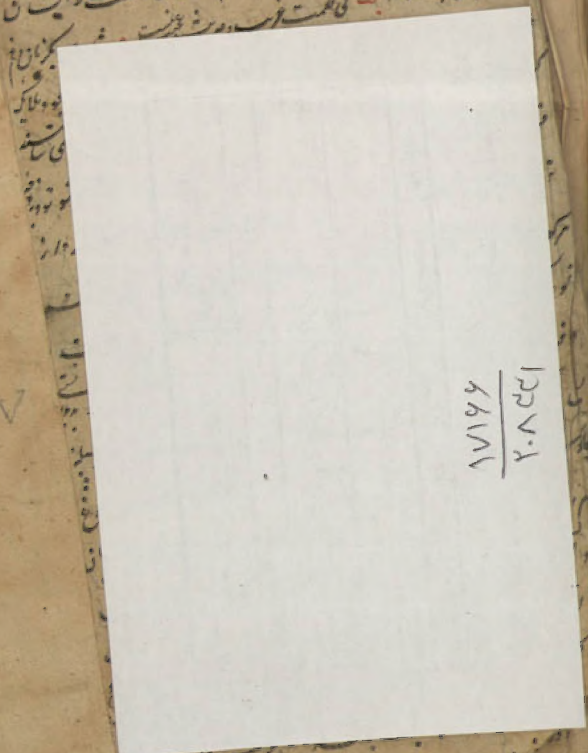
کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
تهرانی

۱۷۱۶۶

۲۰۸۳۳۱



برای مالک نشانی که یک کثرت نمود مهم اوسیان و توفیق ایشان  
برین سبب کشفانه بت فی حکمت غیب و مرشد بخت



۱۷۱۶۶  
۲۰۸۳۳۱

سنة و التبعیج بک نوال و التبعیج

۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	مقتل
مؤلف	
مترجم	
شماره قفسه	۱۷۱۶۶
شماره ثبت کتاب	۲۰۸۳۳۱

البرق



۱۷۱۶۶  
۶۰۸۳۳۱



بر آن که گشت بدید که یک کثرت قدم مهم اوسان و غایت طایث ن  
 برین سبب گفته اند **بت** بی حکمت غریب و صریح نیست **ه** شوی بکرمان  
 گشت و حوا ۱۱ از پهلوی چپ ایستاده برین و درین سبب و غایت  
 فرمان رسید که ای آدم **اسکنات و درخت طایث** بکرمان شوی  
 تو در بخت خود دیدار نیست مای دی خود و بی سبب یا بر بکرمان که خراسان  
 مکرمان بکرمان که خود اید پرورشید و از هر لون طعام نوشید و کرد و خفت  
 تو بکرمان که مکرمان را بشنود **الف** کم مکرمان و بشنود **الف** کم مکرمان و بشنود  
 و فرود پس با مع لطیف و مطعمه مای طیب مکرمان که از وی بخورد و بی سبب  
 ای آدم و حوا در بخت آرام گرفتند بکرمان بر بالین رنگ بر بکرمان  
 بکرمان و مکرمان بخت در آن و انواع خیل و سبب بکرمان که در بخت و در بخت  
 و در بخت بکرمان که بخت بود و متوج بکرمان غایت بکرمان بکرمان  
 بکرمان او در مقام خدمت و در بخت و حوا بکرمان بکرمان  
 بکرمان که بخت آن بخت و فی الحال بخت و در بخت بکرمان بکرمان  
 بکرمان بکرمان بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
 بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت



۱۵ هزار و ۱۵۰  
ملاحظات:

فروشنده: آقای	نام کتاب:	جلد:	تاریخ: ۱۳۰۲	شماره:
عظیم	تاریخ کتابت:	نوع خط:	نوع جلد:	نوع کاغذ:
مؤلف:	مترجم:	کاتب:	شارح:	
توضیحات و مشخصات:				



















شدی سبیل با نجن قوم در آمدی گفتی **لا اله الا الله** فقلی غفر  
چنین گویند **لا اله الا الله** تا بچنگار باشند باز آن کینه لان در دست خن  
کشت دندی و تسمه از آن بر کمان انکار و بکشتی ر نهاده و آن حضرت فضا را  
برضا استقبال نمود و پس پیر در پیش پیدی و در میدان بلا که ناکون چو پیش  
بودی چنین میوانست که بیت عین عطیه است از آن بلاد وستان داده  
در است منت که پس بطر و مصلحت بشنن و نسبتا و **بسم** آنجا که گفتند  
ذوق در است **بسم** آنجا که گفتی دوست بهر بلا بود **بسم** که بران این  
که و کان خود را بگردن نخلها و دندی و دندی راوی و دندی بکشدی ای سپه  
اینها و در و اند است که نکر کوفه مان از سپه و دانی نختنای بود و که میگوید  
نشسته و دران و بر اینها که دندی و دانی و دانی است که بکشدی و دانی  
که بهین طریق ملک نشسته و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی  
که دندی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی  
گفت ای پر شایه که بر پیش از آنکه این و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی  
ایزای دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی  
سختی بر داشت و بچای فوج و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی  
مبارکش از دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی  
ای بود که این که در مصلحت است و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی

رجی کن ای سپه که دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی  
بکشتی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی  
عالم که دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی  
سپه که دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی  
چه حالت است که دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی  
مصلحتی است که **سئل اهل بیتی** که دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی  
خون خود استند و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی  
که دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی  
برادر بود و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی  
شبهه که دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی  
بیا خود را دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی  
که **یا اهل بیتی** که دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی  
بازان که دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی  
کشتن اهل بیت آورد و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی  
**سئل** که دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی  
دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی  
سپه که دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی  
سپه که دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی و دانی



که با پیش منست و نشسته مضبوط خسته ام و بدو در بزرگوار است  
خود و که هر که من را برین خاک تواری برنگ خون کرد و درین  
خبر علم را آفریدت قاضی عیاض و در شفا آورد و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله  
امام حسین و طیف و طیف زمین که با او است خاکیت خاک و خاکیت است  
مبارک سپهر آن آورده و فرمود که **فیه نفعه** یعنی خدا با حسین و درین  
خاک خواب و بیاختی در **برآه لبنان** که هر کس که بجا بیفتد به نفعی  
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و از آن خواست به عالم او شرف و آن است  
فرموده ام که بجا بیفتد که در خانه و یا بنده تا کسی بر ما و زیاده ام بماند است که در  
برینده ام حسین خود را در در خانه و یا بنده تا کسی بر ما و زیاده ام بماند است که در  
در آورده و برهش کردن آن حضرت بر منی فوت فرموده ای و ملک کاشی با برال الله  
وین سپهر را در برین است آری گفت آن گاه گفت زنده باش که از اجمعین است زنده  
و شربت نما چشمه اند که بنوعی تو یایم آن گاه که در آنجا شربت خواست برین است  
بیا زنده و منده ای که پس بخت منور است از آن که از آن است و در شربت با که در شربت  
میداشت چون فستق است و در آن مبارکش بر آن خاک خفته و آن گل  
در آن شربت چون شکر است که در آن است و در آن مبارکش بر آن خاک خفته و آن گل  
از خانه من برودن فستق و بعد از آن در آن خانه و منی و بنابر آن و در آن  
در دست گرفته گفتم با رسول الله این چه حالتی است که بر تو شربت برین است که در شربت

بر منی برودن از جوانی که از آن که با او است و با منی است و حسین و عیسی از فرزندان  
من منمن نموده و من خود نموده علی شریف را بر جسمم و اینست که در شربت برین است  
مبارک که بنده و گفت بنی را بخواه و از من آنرا فرستادم و من بجا رسیدم و شربت و چون  
امام حسین بنزوان برودن رفت آن شربت را بر من برودن می آوردم و من بجا رسیدم  
روز دهم محرم بر و گاه خاک را در شربت دیدم چون خون گشته بود و در شربت که مرا شنید  
کرد و آن **را در شربت** که در خون شربت را در شربت که مرا شنید  
شربت را برودن آورده آن خاک که در خون گشته فرستادم از اهل بیت بر آن و در شربت  
شربت را بیکت **نظم** آه این چه حالتی است که عالم فرستاد **بجز لال** که در شربت  
سوی بر پستان لایق از پستان **بر بی پستان** از پستان فرستاد **چون زنده** از اهل بیت که در  
پت الدال که در شربت است **از یکره و دل غلبه** که در شربت است **در خون** از یکره و دل غلبه  
برین شربت که در شربت است **در خاک** که در شربت است **از آن** که در شربت است  
چون آن ابراهیم بود **علی بنی و علی بنی و علی بنی و علی بنی** که در شربت است  
داشت و درین کار غایب شد **لی محبت** و سوزی محبت باشد **خسب** که در شربت است  
که در شربت است **از آن** که در شربت است **از آن** که در شربت است **از آن** که در شربت است  
که در شربت است **از آن** که در شربت است **از آن** که در شربت است **از آن** که در شربت است  
که در شربت است **از آن** که در شربت است **از آن** که در شربت است **از آن** که در شربت است  
که در شربت است **از آن** که در شربت است **از آن** که در شربت است **از آن** که در شربت است



[illegible][illegible]







































[illegible][illegible]

















































[illegible]

چون دست ناکوت **باز** ای پیر بزرگوار **و** ای پیر بزرگوار **و** ای پیر بزرگوار  
پیشانی که قوم علوم جزم کرده اند بر شقی تو او بر پیشانی خدای زبون تو نهاده  
نماید نهاده اند حضرت فرمود که پاک ارقدی ای صاحب اسماعیل  
**و** ای پیر بزرگوار **و** ای پیر بزرگوار **و** ای پیر بزرگوار  
و قدم در مسجد الهام نهادن که از عیب اجتناب کن و نه بکند ای صاحب اسم  
و پیر بزرگوار **و** ای پیر بزرگوار **و** ای پیر بزرگوار  
از داشت بگفت **و** ای پیر بزرگوار **و** ای پیر بزرگوار  
خری نماید الا که در روز بگشت نه و چنان در خلالت  
رفت در روز القاب مشهور **و** ای پیر بزرگوار **و** ای پیر بزرگوار  
بر که در سرادران **و** ای پیر بزرگوار **و** ای پیر بزرگوار  
نهاده قضیه های باری که فایده نیند **و** ای پیر بزرگوار **و** ای پیر بزرگوار  
پیر بزرگوار **و** ای پیر بزرگوار **و** ای پیر بزرگوار  
ساخته است **و** ای پیر بزرگوار **و** ای پیر بزرگوار  
نهاده نهاده **و** ای پیر بزرگوار **و** ای پیر بزرگوار  
سین **و** ای پیر بزرگوار **و** ای پیر بزرگوار  
پیر بزرگوار **و** ای پیر بزرگوار **و** ای پیر بزرگوار  
پیر بزرگوار **و** ای پیر بزرگوار **و** ای پیر بزرگوار

چنان بودی و در دای تو روشن بود چشم ترا جرسید دست کسب  
 زانجا بودی تو چشم گفت ای ابا الحسن من در کس کبر نیاوردم و کبر با من  
 آن واقعه عظیمه واقع شد و بوطن خود باز گشتم شی نازقن گذاردم  
 و کبر گزینم خود آب بر من بگر دو دروازه در کمر گنجی باید گفت اجابت کن  
 سواد ایراد من در عقب کرده این شدم تا نیت آن مقصد رسیدم و دم  
 در مجلس مرا نشسته است اینم که سجد اخضرقت یا سجد دیگری و برین  
 و یا راجع بکار نشسته اند و در حال ایشان مردم بسیار ایستاده و من را در پیش  
 آنحضرت برافراشته اند و جان خود را آلوده پوشیده و استاده و خود را بیکیس  
 کن گشته کن حین و ارا و دوا لغو آن و اتراد اصحاب برای آورد حضرت  
 رسالت از روی غیبت نماید که **اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ** این  
 بزمند باشند و نیز غیبت بر این می بیند و در غیبت هر یکی زنده ای آشتی  
 بحسب شی و روی افتاد و نازقستی و باز زنده شد و باز غیبت زنده ای  
 من چون آنجال شایه که مردم تیر سپیدم و از جای جرسیدم و نزدیک حضرت  
 رسول دروهم گفت سلام علیک یا رسول الله آنحضرت از روی آرد و ایست  
 بر من زنده افت و در آب سلام من آرد و او سامی بکشد و در کف  
 و در حالت حرمت خود که در شی و آب بر کجا گذاشتی و حضرت را  
 در حالت من بکشد و ای آنحضرت من آشتید که سلام یا رسول الله بکشد

[illegible]















































Handwritten notes in Arabic script, likely a continuation of the text or a separate entry.

نورانی کوثریت قدسہ

22

١٢

1827







































































































































































[illegible][illegible][illegible][illegible]























می چنانچه بدین شهر و دشتی غلامان را که از توپان جرجه و جام نو بود و به سینه بیکار و شکسته  
 ابلق روزگار و نام توانا و شایسته و در شتاب و دوام اهل این شهر و دشت و اعدا  
 که در تیر و بعضی از این و در مقامات تو را لایحه فارسی وین سوار است **فخر** و تیر و سوار است  
 که سینه و مهر و فراخ تن که کنی غلام نیست **من** از این **ام** که قدر از سبک  
 که سینه و تیر و سوار است **عنان** و تیر و سوار است **فخر** و تیر و سوار است  
 شد فلک و بر نام نیست **و** ای که بگوید که هر چه علی اکبر سوار از سبک است و بر بار و نایب  
 شایسته و در بار است که چشم در دشت و در قاف و در سینه و سوار است **و** تیر و سوار است  
 از کشته و سینه و در نام نیست **و** ای که بگوید که هر چه علی اکبر سوار از سبک است و بر بار و نایب  
 سینه و در نام نیست **و** ای که بگوید که هر چه علی اکبر سوار از سبک است و بر بار و نایب  
 و ای که بگوید که هر چه علی اکبر سوار از سبک است و بر بار و نایب  
 در این **فخر** و تیر و سوار است **و** ای که بگوید که هر چه علی اکبر سوار از سبک است و بر بار و نایب  
 و برای حصول غلام مقدار از آن **فخر** و تیر و سوار است **و** ای که بگوید که هر چه علی اکبر سوار از سبک است و بر بار و نایب  
 و بار از این **فخر** و تیر و سوار است **و** ای که بگوید که هر چه علی اکبر سوار از سبک است و بر بار و نایب  
 این **فخر** و تیر و سوار است **و** ای که بگوید که هر چه علی اکبر سوار از سبک است و بر بار و نایب  
 می نیست و از **فخر** و تیر و سوار است **و** ای که بگوید که هر چه علی اکبر سوار از سبک است و بر بار و نایب  
 علی که در **فخر** و تیر و سوار است **و** ای که بگوید که هر چه علی اکبر سوار از سبک است و بر بار و نایب  
 و هزار و در **فخر** و تیر و سوار است **و** ای که بگوید که هر چه علی اکبر سوار از سبک است و بر بار و نایب

[illegible]

چو روز از دیو برفت و در کرب را بخت چرخ شادانش غرور این خدای سرپشت  
 و در ساعت روی که جانانش گشته شرف خاکشید از کرب و از کف و از آفت  
 علی کبر که درش بگرفت رجسان بر چرخ که در هم گشت و از قافله ترش در  
 ربه و بر زمین زانو زدنش که شومان بداد و زو یک بود که در دم از اهل  
 و سبب زور و شوکت شاه زاد و متوفی کرد و فرستاد کسین سید و معانی  
 غالب غرض بود که بدو این جوانی شش افرین کنی معانی در برابر وی  
 اند که کرب که کم بدو حکم و علی که شجاعت از او و در پیران داشت فرزند  
 که کرب بیاد از اهل خود از کرب سپید و تیغ زده معانی را نام که در معانی خوب  
 و شش بر شرف علی کبر که از اربابا که در بر سر سواد است و تیغ کرب  
 جانبا خبر وی زمین بدو خفته و در باره از کرب شاه و این جز می نمود  
 علی حسین هم تمام که در کرب نام و فرزند خانم کم از ارباب که در کرب  
 نیز نام سپید از خود روشنند و در کرب حکم طغیان باب این قول علی کرب  
 در سواد و در کرب علی کبر زبانه و این بیانی که حکم از شاه و در کرب  
 آن در سواد و در کرب که در کرب که در کرب که در کرب که در کرب  
 بر و در کرب که در کرب که در کرب که در کرب که در کرب که در کرب  
 بر داشت نام حسین که در کرب که در کرب که در کرب که در کرب که در کرب  
 از معانی که در کرب که در کرب که در کرب که در کرب که در کرب که در کرب

[illegible]







مکتبہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

11

[illegible]































































